

مشقی تازه در روزهای غربت

حسینعلی مکوندی

e-mail: ha@makvandi.com

نوامبر ۲۰۰۸ - فریمان کالیفرنیا



شناسنامه شان غلط است کسی را میشناسم که در شناسنامه اش نامش (عبدالرضا) است در حالیکه باید نوشته میشد «عبدالرضا» یا در تهران جوانی را میشناسم که نامش «کورس» بود اما در شناسنامه اش نوشته بود (کورث). گاه نیز برخی نام فامیل عجیبی دارند بیاد دارم در خیابان تخت طاووس (استاد مطهری) فعلی روی تابلو مطب نوشته بود دکتر طاس باز یا تابلو دیگری در خیابان شریعتی روبروی میرداماد دیدم که نوشته بود: حلال زاده

تفنگی و اسبی و دشتی و بختیاریها

بختیاریها بزرگترین طوایف لر ما را تشکیل می دهند و به آنان لر بزرگ می گویند. شامل دو ایل بزرگند هر ایل چند طایفه دارد. مثل طایفه زراسوند، آسوند، عالیوند و غیره. طوایف بختیاری در بخشی از استان خوزستان، کهگیلویه و بویراحمد و استان چهارمحال و بختیاری اسکان دارند. می گویند اهالی الیگودرز از استان لرستان هم بختیاریند من عجله نمی کنم باید بیشتر در این باره تحقیق کرد. بختیاریها یا از طوایف چارلنگ یا هفت لنگند. ظاهراً این تقسیم بندی یک تقسیم بندی مالیاتیست گرچه نظرات دیگری هم در این مورد شنیده شده بهر صورت روابط چارلنگ ها و هفت لنگ ها با هم بسیار خوب است. یکدیگر را حضرات چارلنگ یا حضرات هفت لنگها صدا می کنند.

گویش بختیاری یک گویش اصیل است. ناخالصی و لغات دخیل بسیار کم دارد. مسلمان و شیعه اند وقتی



عکس از نصرالله کسرییان در کتاب عشایر ایران

قسم می خورند به کتاب آسمانی قرآن قسم می خورند و ای بحال کسی که قسم دروغ خورده باشد. بختیاریها موسیقی خاصی دارند به نوازنده های خود هم «توشمال» می گویند ابزار موسیقی آنها هم دهل است و ساز و کرنا- رقص طوایف بختیاری غالباً دسته جمعی است رقص مردان بختیاری چوب بازی و رقص دختران و زنان به دستمال بازی معروف است.

بختیاریها بقولی عزاداری خود را بسیار قوی و مفصل می گیرند و «توشمالها» در این مراسم ساز خود را طوری میزنند که به آن «توشمال» چپی می گویند. زنان و مردان لر بختیاری بسیار شجاع و چابک اند بویژه در روزهای کوچ یا بقول خودشان (مال کنون) بسیار فعال پر تلاش و با تحمل رنج فراوان بیلاق یا قشلاق میکنند. بختیاریها به شکار و اسب سواری علاقه فراوان دارند به کودکان خود نیز از خردسالی تیراندازی و اسب سواری می آموزند. گویش بختیاری از لحاظ دستور زبان خصوصیات ویژه ای دارد. فی المثل با پسوند (یل) یا (گل) کلمات مفرد خود را جمع می بندند مانند زن که جمع آن میشود زنگل یا پیا (یعنی مرد) که جمع آن میشود پیایل یا ژر (دختر) جمع آن ژر گل است یا حرف (خ) را هم (ه) می خوانند مانند خمیر که میشود (هویر) یا خالو (دائی) که آنها به دائی می گویند هالو و نزد آنها هالو معنی منفی ندارد مانند هالو مراد هالو بهمین یا هالو رستم و غیره بهرحال چهارمحال و بختیاری هم زیباترین طبیعت را دارد و منبع آب بخش اعظم وطن ماست کاش میتوانستیم باز به این خاک عطرا گین بزودی سفر کنیم.

هدایت از زبان نفیسی

سعید نفیسی چند روز پس از خودکشی هدایت در پاریس، می نویسد: «من از اولین کسانی بودم که به عظمت او در کار نویسندگی پی بردم و بی پروا همه جا می گفتم. عادت نداشت به زبان بیاورد و حتی تشکر کند اما رفتار سر تا پای وفا و صمیمیت بود و می دیدم که به همین وسیله صریح و بلیغ از من ممنونست. کسی که با دیگران کم می جوشید و یک عده معدود دوستان و معاشران نزدیک داشت همین که با من رفت و آمد می کرد می نمایاند که مرا از دوستان خود بشمارد. در کارهای ذوقی و ادبی تیزبین و صائب نظر و بلند اندیشه بود. در ادبیات جهان احاطه عجیبی داشت در تاریخ و ادبیات پیش از اسلام یکی از آگاه ترین مردم کشور بود. فرانسه را بسیار خوب می دانست، زبان پهلوی را خوب یاد گرفته بود. در فارسی احاطه کامل داشت. کار را از روی دقت و دلسوزی می کرد. هیچ اندیشه خودنمایی در سر او نبود و راستی هرگاه او را تحسین میکردی ناراحت می شد و سرسخن را بر می گرداند. بهرحال این هدایت از چشم نفیسی بود. بگذارید جملاتی از بوف کور هدایت، این کتاب بسیار مشهورترش را به نوشتار بیافزایم: ... چون نه مال دارم که دیوان بخورد و نه دین دارم

که شیطان ببرد...

♦... حال می خواهم سرتاسر زندگی خودم را مانند خوشه انگور در دستم بفشارم...

♦... آن سگ هم می داند که قصاب از شغل خودش لذت می برد.

♦ زندگی با خونسردی و بی اعتنائی صورتک هر کسی را به خودش ظاهر میسازد.



♦ کاش می توانستم مانند زمانی که بچه و نادان بودم آهسته بخوابم خواب راحت بی دغدغه...

♦ وقتی که خواستم در رختخواب بروم چند بار با خودم گفتم، مرگ- مرگ لب هایم بسته بود ولی از صدای خود ترسیدم.

♦ من فقط برای سایه خودم می نویسم که جلو چراغ به دیوار افتاده است باید خودم را بهش معرفی بکنم.

(منبع کتاب بوف کور هدایت)

چاکریم بی جیره و مواجب

امروز داشته نشریه همسایگان چاپ لوس آنجلس را می خواندم آنهم شماره ۴۴-۴۳ سال ۱۳۸۶ از صفحه طنز آن نشریه بنام: «خصوصی یات» این مطالب را برایتان نقل می کنم.

♦ حسن توفیق هم موقع حال و احوال و تعارفات می فرمود: ممنونم خدا به شما توفیق بدهد.

♦ در جلسه معارفه بیژن اسدی پور یکی خطاب باو گفت: آن طرحی که از هدایت کشیده اید شبیه هدایت هست ولی قدری موهای سرش کم است. اسدی پور گفت آن را موقعی کشیدم که هدایت رفته بود آرایشگاه.

♦ پرویز شاپور می گفت: هر وقت بخوام کتاب «دریایی های یدالله رویایی» را بخوانم اول مایو می پوشم.

♦ به فرهنگ فرهی زندگی زدم که حال و احوالی بکنم پرسیدم چطوری؟ گفت: مخلصیم بی جیره و مواجب یکنفر برای استخدام مترجم زبان فرانسه به اداره ای می رود. مسئول استخدام از وی می پرسد شما زبان فرانسوی می دانید؟ داوطلب استخدام می گوید: آن را هم به کاریش می کنیم.

غلط نگوییم یا ننویسیم

در سایت نگاه من مطالبی در این باره دیدم. چندتائی را بشیوه خودم برایتان برگزیدم و باز نوشتم.

♦ جمله کاسه ای زیر نیم کاسه است کاملاً پیداست درست نیست، باید گفت: زیر کاسه نیم کاسه ایست.

♦ کلمه دوقلو ترکیب شکل اصلی آن چنین بوده است (دوق + لو) که بمعنای همزاد است در این کلمه «دو» بمعنای عدد ۲ فارسی نیست بنابراین اگر کسی بگوید

زنی سه قلو یا چهار قلو زاید درست نیست.

♦ اقلأ و اکثراً درعربی به این شکل نوشته نمیشود و تنوین هم نمی گیرد و چون اسم غیر منصرف است بنابراین بهتر است ما که آنها را بصورت حد اقل و بجای اکثراً که درست نیست بنویسیم بیشتر.

♦ اتاق یا اطاق چون این واژه ترکیب است و در زبان ترکی (ط) وجود ندارد، بهتر است بنویسیم اتاق.

♦ تپیدن یا طپیدن: چون این کلمه فارسی است باید آنرا به این صورت بنویسیم تپیدن.

♦ واژگان داوود- کاووس- کیکاووس را باید در فارسی با دو حرف (و) بنویسیم.

♦ کلمه اسلحه در عربی جمع مکسر است و مفرد آن سلاح است نباید جمع را بجای مفرد بکار ببریم.

♦ زغال یا ذغال درست این کلمه زغال است.

♦ زکام یا ذکام این واژه را باید به این صورت نوشت: زکام

♦ ان شاءالله/ انشاءالله کدام درست است کلمه ان شاء الله شامل سه کلمه است (ان) یعنی اگر، (شاء) یعنی خواست، (الله) هم به معنای خداست معنی آن میشود اگر خدا خواست

بنابراین نوشتن آن بصورت انشاءالله درست نیست چون گفتن آن بدین شکل به معنی "خداوند بیافرید" است که منظور ما را در بکار بردن این عبارت نمی رساند و غلط است.

♦ تاس- طاس: تاس یک واژه فارسی است عربها آنرا بصورت طاس می نویسند ولی ما باید شکل فارسی آنرا بنویسیم.

♦ توفان در فارسی است مصدر توفیدن گرفته شده بهتر است بشکل توفان با (ت) نوشته شود.

♦ واژه تپیدن را نباید بشکل طپیدن نوشت چون تپیدن فارسی است نوشتن آن با (ت) درست است.

♦ باغ یا فارسی است جمع بستن آن بشکل باغات غلط است.

♦ باتلاق یا باطلاق واژه باتلاق ترکی است نه عربی پس نوشتن آن با حرف (ت) درست است.

♦ سوک یا سوگ املائی این کلمه با ک یا گ بهر دو صورت درست است.

♦ صفحه و صحیفه: صفحه به هر کدام از دو روی کاغذ

منطقه فضول آباد:

حسینعلی مکوندی - کالیفرنیا - فریمانت
نوامبر ۲۰۰۸ میلادی

چقدر پول داشته باشی بشکن میزنی

از چند آدم قانع که دستشون دور کمرشون نمی زارن و با آدم حرف بزنی این قضیه را بقولی سوالات کردیم. حرفاشون پوس کنده و جمع و جورش اینابود.

♦ ما از اونایی نیستیم که تا بوی پول به دماغشون بخوره خودشونو گم می کنن. همین قدر که مقداری پول تو دست و بالمون باشه. شب و روزا دچار چه کنم چه کنم نباشیم و بقول شاعر دست پیش خان دراز نکنیم از سرمون هم زیاده.

♦ دوس دارم وضع مالیم طوری باشه که یک عمر برسم به پدر و مادرم، به زن و بچم. بی پولی، نداری، آدمو کوچیک میکنه که نباید اینطور باشه اما چه کنیم اینجوریه دیگه.

♦ من سفر رو خیلی دوس دارم همیشه دلم میخواد قدری پول داشته باشم برم بگردم. اهل هتل های آنچنانی، فلان کشتی این حرفا هم نیستم.

♦ دوس دارم بقدری پول پیشم باشه که وقتی میرم وطن و ولایت برای همه سوغات قشنگ بخرم بخصوص برای بچه ها. دس خالی رفتن را به ایران دوس ندارم.

♦ طوری نباشه که تا یک مهمونی دعوت میشیم یا نامزدی و عروسی همه خانواده ما بگن ما که لباس درستی نداریم یا به عروس چی بدیم؟

♦ دوس دارم وضع طوری باشه که خیلی مثل فایز دشتستانی شاعر جنوب ما هی نگم:

لباس کهنه خوار مجلسم کرد

طلا بودم، طلا بودم، مستم کرد
یا آن خواننده خوش صدای افغان که میکه:

آهستین کهنه داشتیم، منو گذاشتی رفتی

من بگم؟ بله شما هم سؤال منو جواب بدین.

منم دوس دارم اینقدر پول همیشه توی جیبم باشه که تایک کتابی دیدم و یا شنیدم و از آن خوشم آمد زود برم بخرم چرتکه نندازم که از کجا بخرم. از ایران بخرم، از لوس آنجلس بخرم، یا برم کتابخونه ها ببینم این کتابو دارن یا نه. خلاصه برای خریدن و داشتن یک کتاب

معلق وارو نزنیم و در گنج دلماں موزیک های غمناک بگوش نیاد و اضافه کنیم دلم میخواد آدمآ رو با طول و عرض خونه ها شون اندازه بگیرن و هی نمره به میل و میز و صندلی و فرششون ندن. ببینن خودشون چین.

چقدر وقتی آدمیت تقسیم میکردن اونآ هم به چیزهایی گیرشون اومده. اگه میخوان نمره بدن به شعور و مهر نمره بدن و دل پاک و اونائی که تا هستن چراغن .

می گویند و صحیفه به خود ورق می گویند.

بمیره آنکه غربت را بنا کرد

دیشب خانه دوستی دوزانو آنطرفتر از خانه خودمان مهمان بودیم گپ و گفت خوبی بود با کیابی و آش رشته ای هنگام برگشت بخانه یک کیسه گردو هم بما دادند میان آن مجلس خوش آیند و بی اشکال و بیادماندنی دوستم کتاب هایش را هم بمن نشان داد. میان کتاب هایش کتاب سروده ها و تصنیف های دلنشین ایرانی یکوشش سعید قاضی مرا بیشتر بخود مشغول کرد طوری که مدتی از گپ و گفت مجلس غافل ماندم. بهرحال تمام صبح امروز هم دارم همان کتاب را می بینم و بیشتر مواقع ترانه ای را تا آخر می خوانم البته بیشتر ترانه های محلی را که ساده اند اما تا بخوای جذاب و تامل انگیز چندبیتی از آنها را برایتان نوشتم که بخوانید.

من از ملک پدر کردم جدایی

گرفتم با غریبون آشنایی

غریبون حالت خوبی ندارند

اول مهر است و آخر بیوفائی

♦ ♦ ♦

نمیدونم خدا کرد یا قضا کرد

ترا آورد من با آشنا کرد

بمیره آنکه غربت را بنا کرد

تموم عاشقون را مبتلا کرد

♦ ♦ ♦

مسلمانان سه درد آمد به یکبار

غریبی و اسیری و غم یار

غریبی و اسیری سهل و ابو

غم یار مشکله تا چون شود کار

♦ ♦ ♦

سه روزه رفته ای سی روزه حالا

زمستون رفته ای، نوروزه حالا

خودت گفتی سر هفته میایم

شماره کن ببین چند روزه حالا

کینه

در همین فریمانت بی آزار شنیدم یک وقتی ماموری بدهی از ما رفته بود که به مردم آنجا شناسنامه بدهد تا نام و نام فامیل آنها جایی ثبت شود و سن و سالشان گویا مردم آنجا این مامور را زیاد تحویل نگرفته بودند مأمور هم دندان رو جگر گذاشت و بوقوع انتقام گرفت چون مردم هم سوادی نداشتند خیلی نفهمیدند در شناسنامه هایشان چه بروزشان آمده است بهرحال ماموری که حکایتش آمد وقتی داشت برای هر یک از آنها نام و فامیل در شناسنامه اش می نوشت گویا یک واژه خر هم در پایان نام فامیل هر یک اضافه کرده بود. اولین کسیکه متوجه این قضیه شد یک نفر با سواد بود که بعدها به آن ده آمده بود.